

نظریه‌ی مبنایی جامعه‌پذیری دوران کودکی و تصور بدنی زنان: بررسی زنان تحت عمل جراحی زیبایی بینی در شهر شیراز

دکتر حلیمه عنایت*

استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز

مریم مختاری

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز

چکیده

در پژوهش حاضر، خلق نظریه‌ی مبنایی در مورد نقش جامعه‌پذیری دوران کودکی در شکل‌گیری تصور بدنی زنان موردنظر است. تصور بدنی، ادراکات و احساساتی است که افراد در مورد بدن و ظاهر خویش دارند و دو بعد سرمایه و ارزیابی را در بر می‌گیرد. این پژوهش—که بر آن است تا از میان عوامل گوناگون مؤثر در شکل‌گیری تصور بدنی زنان، به نقش جامعه‌پذیری دوران کودکی بپردازد—به صورت کیفی، و بر پایه‌ی راه‌برد نظریه‌ی مبنایی انجام پذیرفته‌است و نمونه‌ی آن را ۲۰ نفر از زنان ۱۸ تا ۳۲ ساله، که بین سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۷، در شهر شیراز، تحت عمل جراحی زیبایی بینی قرار گرفته‌اند، تشکیل می‌دهند. نتایج پژوهش، با استفاده از مصاحبه‌ی عمیق با گروه نمونه، که به صورت هدف‌مند انتخاب شده‌اند، سه الگوی رفتاری تحقیرآمیز، تفاوت جنسیتی، و تبعیض جنسیتی در خانواده را به عنوان شرایط علی معرفی می‌کند و جامعه‌پذیری جنسیتی معطوف به ظاهر را دست‌آورد این سه الگو می‌داند.

واژگان کلیدی

تصور بدنی زنان؛ جامعه‌پذیری دوران کودکی؛ تفاوت جنسیتی؛ تبعیض جنسیتی؛

امروز با تغییرات اجتماعی، دگرگونی‌های زیادی در زمینه‌ی نیازها و فعالیت‌ها پدید آمده‌است و به نظر می‌رسد با کاسته شدن از محدودیت‌های زمانی و مکانی، مرزها کمرنگ شده‌اند. بدن نیز یکی از موضوعاتی است که با تغییرات اجتماعی در بستر زمان، دچار دگرگونی شده‌است و توجه به این دگرگونی، ما را به مفهومی با عنوان تصور بدنی رهنمون می‌سازد. این مفهوم برای اولین بار به وسیله‌ی شیلدر^۱ (۱۹۵۰) و با چشم‌اندازی روان‌شناسانه، به صورت «تصویری از بدن‌مان که ما در ذهن‌مان شکل می‌دهیم و شیوه‌ی که بدن برای‌مان آشکار می‌شود» (ص ۱۱) تعریف شد. این مفهوم دارای دو بعد اصلی سرمایه‌ی تصور بدنی^۲ و ارزیابی تصور بدنی^۳ است، که سرمایه‌ی تصور بدنی، به بازتاب درجه‌ی اهمیت رفتاری و شناختی‌ی که مردم به بدن و ظاهرشان نسبت می‌دهند می‌پردازد، و ارزیابی تصور بدنی، به درجه‌ی خشنودی یا ناخشنودی از بدن و ظاهر آنان مربوط می‌شود (کش و پروژنسکی^۴ ۲۰۰۲). شکل‌گیری این دو بعد، راه‌بردهای کنش/کنش متقابل افراد در پیوندهای اجتماعی مرتبط با بدن و یا ظاهر فیزیکی آنان را معلوم می‌کند.

طرح مسأله و اهمیت پژوهش

زنان به عنوان بخشی مهم از جامعه، دارای ادراکات، احساسات، و تصوراتی اند که نیاز به شناخت دارد و با توجه به این که آموخته‌های دوران کودکی می‌تواند در پیدایش تصور بدنی زنان عاملی تعیین‌کننده باشد، بررسی رویه‌ی جامعه‌پذیری در این دوران و چه‌گونگی شکل‌گیری تصور بدنی بر اساس این جامعه‌پذیری، می‌تواند به فهم گرایش زنان به جراحی‌های زیبایی کمک کند.

تصور زن از بدن خود می‌تواند پی‌آمدهایی را به بار آورد که اثری شگرف در سلامت خانواده و نیز جامعه و توسعه‌ی آن داشته‌باشد؛ در واقع، هرچند اقدام به جراحی زیبایی، به‌خودی‌خود نمی‌تواند مسأله باشد، اما گرایش‌های بیش‌ازاندازه در این باره و اهمیت زیاد به ظاهر و بدن در زندگی زن، وی را از تقویت دیگر وجوه فکری و موفقیت‌های اجتماعی دور می‌کند؛ بنا بر این، از آن جا که هنوز نهاد خانواده در تربیت و جامعه‌پذیر کردن افراد، نهادی اصلی به شمار می‌آید، توجه به جامعه‌پذیری دوران کودکی درباره‌ی تصور بدنی، می‌تواند به توان‌مندسازی خانواده‌ها برای ارائه‌ی الگوی درست رفتاری به دختران کوچک

¹ Schilder, Paul

² Body Image Investment

³ Body Image Evaluation

⁴ Cash, Thomas F., and Thomas Pruzinsky



کمک کند تا به وسیله‌ی آن، دختران، تصور بدنی را به گونه‌ی ادراک کنند که تلاش و موفقیت خود را در گروهی توجه کامل ذهن به سوی آن ندانند.

در شهر شیراز، آمار و ارقامی مشخص در زمینه‌ی گرایش به جراحی زیبایی وجود ندارد، اما گفت‌وگوی غیررسمی پژوهش‌گر با برخی از منشی‌های مطب. متخصصان جراحی زیبایی بینی نشان داد که این متخصصان در طول یک ماه، بیش از ۱۰۰ عمل جراحی زیبایی بینی انجام می‌دهند و این میزان جراحی، بیان‌گر بالا بودن سرمایه و ارزیابی تصور بدنی زنان در شهر شیراز است.

هدف پژوهش

هدف از انجام پژوهش حاضر، ارائه‌ی نظریه‌ی مبنایی درباره‌ی جامعه‌پذیری دوران کودکی و تصور بدنی زنان در شهر شیراز است و برای دستیابی به این هدف، پژوهش بر آن است که به سوال‌های زیر پاسخ دهد:

- ۱- الگوهای رفتاری خانواده‌ها درباره‌ی شکل‌گیری تصور بدنی زنان چیست؟
- ۲- راه‌بردهای کنش/کنش متقابل افراد، به عنوان نوع تصور بدنی آنان (که دست‌آورد الگوهای رفتاری جامعه‌پذیری دوران کودکی است) چیست؟
- ۳- پی‌آمدهای تصور بدنی به‌دست‌آمده از جامعه‌پذیری دوران کودکی چیست؟

مطالعه‌های پیشین

موضوع تصور بدنی زنان، هم در سطح پژوهش‌های بین‌المللی و هم در ایران، موضوعی نسبتاً جدید است و پژوهش‌هایی اندک درباره‌ی آن صورت گرفته‌است. پژوهش علمدار ساروی و قلعه‌بندی (۱۳۸۳)، با عنوان «ویژگی‌های شخصیتی داوطلبان انجام جراحی زیبایی»، پژوهش سازمان ملی جوانان (۱۳۸۳)، با عنوان «دختران جوان و تصویر ذهنی از بدن»، پژوهش سازمان ملی جوانان (۱۳۸۴)، با عنوان «دختران جوان و دغدغه‌ی تناسب اندام»، پژوهش آقباری (۱۳۸۴)، با عنوان «بررسی جامعه‌شناختی آرایش و جراحی‌های زیبایی شهر تهران»، و پژوهش فرزانه (۱۳۸۵)، با عنوان «زنان و فرهنگ بدن: عوامل مؤثر بر گرایش به جراحی‌های زیبایی»، پژوهش‌های صورت‌گرفته‌ی داخلی است و پژوهش مارک^۱ (۲۰۰۱)، با عنوان «پزشکی شدن زیبایی زنانه: مطالعه‌ی جراحی زیبایی»، پژوهش شارما و بلک^۲ (۲۰۰۱)، با عنوان «ظاهر خوب، احساس بهتر: زیبایی‌درمانی به عنوان کار عاطفی»، پژوهش جوتز و

¹ Mark, Marie Elizabeth

² Sharma, Ursula, and Paula Black

باکینگ‌هام^۱ (۲۰۰۵)، با عنوان «عزت نفس، به عنوان یک تعدیل‌گر: اثر مقایسه‌ی اجتماعی بر تصور بدنی زنان»، پژوهش بیکر-پیتز^۲ (۲۰۰۸)، با عنوان «نشانه یا راه‌حل؟ معنای متعارف جراحی زیبایی برای زنان»، و پژوهش لو^۳ (۲۰۰۸)، با عنوان «تجربه‌ی برای بدن مدرن: استفاده از جراحی زیبایی توسط زنان چینی» نیز از جمله پژوهش‌های خارجی است که در این زمینه انجام شده‌است و مشابهت‌های بسیاری با نمونه‌های داخلی دارد، اما در نقد هر دوی آن‌ها می‌توان گفت که به جامعه‌پذیری دوران کودکی و پیوند آن با تصور بدنی توجه نکرده‌اند.

دوران کودکی

تصور بدنی، نه یک حادثه‌ی گذرا، بلکه پدیده‌ی است که با گذشت زمان به وجود می‌آید و با جامعه‌پذیری پیوند می‌خورد. برخی می‌گویند «جامعه‌پذیری، نوعی گفت‌وگوی تعاملی است، زمانی که افراد تلاش می‌کنند به اعضای گروه مبدل شوند» (جیمز، جنکس، و پروت^۴ ۱۳۸۳: ۶۸) و برخی فرهنگ‌پذیری را مترادف خوبی برای جامعه‌پذیری در سال‌های آغازین زندگی می‌دانند: «این عبارت به طور ضمنی بر این موضوع دلالت دارد که کودکان، فرهنگ گروه‌های انسانی که خود را درون آن می‌یابند، قبول، و به تدریج آن را جذب و کسب می‌کنند. آن‌ها را باید به عنوان موجوداتی دانست که برای برقراری ارتباط تدریجی و آرام با انسان‌ها، دارای پتانسیل لازم اند» (ریچی و کولر^۵ ۱۹۶۴: ۱۱۷). در حقیقت، کودک به دنیای پیرامون خویش می‌نگرد، با خود می‌اندیشد، و خود را با تفسیری شخصی از آنچه که روی می‌دهد، هماهنگ می‌کند. اریکسون^۶ بر آن است که سن کودکی تا ۱۲ سالگی ادامه می‌یابد و پس از آن دوره‌ی نوجوانی آغاز می‌شود؛ بر این اساس، هرچند هویت زنانه از دوران کودکی شروع به شکل گرفتن می‌کند و دختران پس از آشنا شدن با واژه‌های مرتبط با دنیای زنانه، در جهت پاسخ‌گویی به عواطف و نیازهای درونی خویش پیش می‌روند، اما در عمل، دست‌یابی به این هویت، در پهنه‌ی بزرگ جامعه امکان‌پذیر می‌شود.

¹ Jones, April M., and Justin T. Buckingham

² Baker-Pitts, Catherine

³ Luo, Wei

⁴ James, Allison, Chris Jenks, and Alan Prout

⁵ Ritchie, Oscar W., and Marvin R. Koller

⁶ Erikson, Erik Homburger (1902-1994)



روش پژوهش

روش پژوهش حاضر روشی کیفی، و بر پایه‌ی راه‌برد نظریه‌ی مبنایی^۱ است. گلینزر و ایشتروس^۲ (۱۹۶۷) معتقد اند نظریه‌ی مبنایی روشی استقرایی است که از داده‌هایی که به گونه‌ی منظم، از پژوهش اجتماعی به دست آمده‌است، نظریه تولید می‌کند.

جدول ۱- مشخصات شرکت‌کنندگان پژوهش حاضر

| نام | سن | تأهل | شغل | تحصیلات |
|---------|----|----------|--------------|-----------|
| مژگان | ۱۸ | مجرد | غیر شاغل | دیپلم |
| فرخنده | ۱۸ | مجرد | دانش‌جو | کارشناسی |
| اکرم | ۱۹ | مجرد | دانش‌جو | کارشناسی |
| مژده | ۱۹ | مجرد | غیر شاغل | دیپلم |
| ساناز | ۲۰ | مجرد | غیر شاغل | کارشناسی |
| آذر | ۲۱ | مجرد | غیر شاغل | کارشناسی |
| پوران | ۲۲ | مجرد | منشی مطب | فوق دیپلم |
| سحر | ۲۲ | مجرد | غیر شاغل | فوق دیپلم |
| فاطمه | ۲۳ | همسر دار | خانه‌دار | فوق دیپلم |
| مهین | ۲۳ | همسر دار | خانه‌دار | دیپلم |
| ماندانا | ۲۴ | مجرد | کارمند | کارشناسی |
| مهسا | ۲۴ | مجرد | غیر شاغل | کارشناسی |
| زهررا | ۲۵ | همسر دار | آرایش‌گر | فوق دیپلم |
| فرزانه | ۲۶ | مجرد | مربی مهدکودک | کارشناسی |
| مرجان | ۲۶ | مجرد | کار در مغازه | کارشناسی |
| سمیه | ۲۷ | مجرد | ماما | کارشناسی |
| مریم | ۲۷ | مجرد | کارمند | کارشناسی |
| زیبا | ۳۰ | همسر دار | خانه‌دار | دیپلم |
| مینا | ۳۰ | همسر دار | خانه‌دار | دیپلم |
| مرضیه | ۳۲ | همسر دار | معلم | کارشناسی |

در این پژوهش، از روش نمونه‌گیری نظری و هدف‌مند^۳ استفاده شد و بنا بر اشباع نظری، مصاحبه با ۲۰ نفر، کافی به نظر آمد. برای گردآوری داده‌ها نیز از روش مصاحبه‌ی عمیق استفاده شده‌است. به دلیل این که بیش‌تر متخصصان زیبایی بر این باور اند که بهتر است جراحی‌های زیبایی در فاصله‌ی سنی ۱۸ تا ۳۵ سال صورت گیرد تا نتیجه‌ی جراحی با دگرگونی‌های بدنی سازگار باشد، شرکت‌کنندگان در این پژوهش، زنان ۱۸ تا ۳۲ ساله‌ی بودند که در شهر شیراز تحت جراحی زیبایی قرار گرفتند (در ادامه، جدول مربوط به مشخصات شرکت‌کنندگان، با نام مستعار، آورده می‌شود).

¹ Grounded Theory

² Glaser, Barney G., and Anselm L. Strauss

³ Purposive

در مفهوم‌پردازی این پژوهش، از نمونه‌گیری نظری استفاده شد. «نمونه‌گیری نظری بر اساس مفاهیمی صورت می‌گیرد که در خلال تحلیل آشکار می‌شوند و با نظریه در حال شکل‌گیری تناسب دارد» (گلیزر و اشتروس ۱۹۶۷: ۲۰۲). از آن جا که در تحلیل داده‌ها از سه نوع کدگذاری باز، محوری، و انتخابی استفاده می‌شود، نمونه‌گیری در هر سه مرحله انجام گرفت.

ابزار تحلیلی مورداستفاده در تحلیل داده‌ها پارادایم است. این ابزار تحلیلی، به شرایط کنش/کنش متقابل و پی‌آمدهای رخداد یک پدیده توجه دارد و با استفاده از این ابزار، نظریه‌ی مبنایی در زمینه‌ی جامعه‌پذیری دوران کودکی مرتبط با تصور بدنی به دست آمد.

یافته‌های پژوهش

بر اساس تحلیل انجام‌گرفته، در مرحله‌ی کدگذاری باز، ۱۴ مفهوم، و در کدگذاری محوری و از بررسی دقیق‌تر و پیوند بین مفاهیم، سه مقوله‌ی فرعی و یک مقوله‌ی هسته از این مصاحبه‌ها به دست آمد.

بیان پیوند جامعه‌پذیری دوران کودکی در خانواده و تصور بدنی پدیدآمده در بین زنان، شامل عوامل علی، مداخله‌گر، زمینه، و پی‌آمدهای مربوط به آن است، که در تصمیم فرد بر انجام عمل جراحی زیبایی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم نقش دارد (نتیجه‌ی این رابطه، ارائه‌ی یک مدل پارادایمی است که در پایان آورده می‌شود). مقوله‌ی هسته، جامعه‌پذیری جنسیتی معطوف به ظاهر در دوران کودکی است و سه مقوله‌ی به‌دست‌آمده نیز الگوی رفتاری تحقیرآمیز در خانواده، الگوی رفتاری تفاوت جنسیتی، و الگوی رفتاری تبعیض‌آمیز در خانواده را در بر می‌گیرد.

الگوی رفتاری تحقیرآمیز در خانواده

الگوی رفتاری موجود در خانواده‌ها، ذهنیتی زیباگرایانه به افراد می‌بخشد و به عنوان یک پس‌زمینه‌ی ذهنی، در رفتارهای بعدی آن‌ها تأثیرگذار است. بر پایه‌ی مصاحبه‌ی انجام‌گرفته، یکی از انواع الگوهای رفتاری، که با فرزندان به کار گرفته می‌شود، الگوی رفتاری تحقیرآمیز است. این الگو گاه به وسیله‌ی افراد خانواده و به صورت انگشت گذاشتن روی عیوب ظاهری انجام می‌شود و گاه نیز بر پایه‌ی تجربه‌ی است که از دیدن رفتار مادران و پدران دیگر با فرزندان‌شان به دست می‌آید. الگوی رفتاری تحقیرآمیز، دست‌آورد مفاهیمی مانند طعن و کنایه، سرکوب اعتماد به نفس، تضعیف روحیه، و القابی است که



برخی از خانواده‌ها برای کودکان گذارده‌اند و باعث شکل‌گیری رفتارهای بعدی آنان شده‌اند. بیش‌تر شرکت‌کنندگان بر این باور اند که رفتار تحقیرآمیز خانواده‌ها نسبت به فرزندان، ذهنیتی منفی نسبت به خود را در فرد پدید می‌آورد و شش نفر نیز بیان کرده‌اند که این تجربه در مورد خودشان رخ داده‌است و گاهی مورد تمسخر قرار گرفته‌اند. طعن و کنایه (به عنوان یک برجسب) در دوران کودکی، نوعی الگوی رفتاری است که با کوچک شمردن فرد، شرایطی ناخوشایند را فراهم می‌کند و بر راه‌بردهای کنش/کنش متقابل فرد در آینده تأثیری منفی می‌گذارد. مینا، شرکت‌کننده‌ی همسر دار ۳۰ساله‌ی است که به تجارب طعن و کنایه و تضعیف روحیه‌ی که در دوران کودکی و به گونه‌ی غیرمستقیم در روابط دیگر خانواده‌ها درک کرده‌است اشاره می‌کند و می‌گوید:

«به نظرم تو خانواده‌ها به خیلی نکات ریز توجه ندارن. اونا گاهی اوقات حرف‌هایی می‌زنن که رو بچه اثری بیش‌تر از یه شوخی ساده داره؛ مثلاً، زمانی که می‌خوان شوخی کنن، می‌گن برو با این دماغات! یه پوزخند کوچک به ظاهر بچه باعث می‌شه اعتماد به نفس‌اش کم بشه. خب، این حرف یعنی تو زیبا نیستی؛ زیبایی مهم‌ه؛ تو باید اگه بتونی چهره‌ت رو تغییر بدی؛ و چیزهای دیگه‌یی که تو ذهن بچه به وجود می‌آد.»

مژگان، که خود طعن و کنایه را در دوران کودکی تجربه کرده‌است، می‌گوید:

«بله، خاطره از دوره‌ی کودکی، حقیقتاً می‌تونم بگم که بوده؛ مثلاً، گاهی با برادر بزرگ‌ترم که دعوا می‌شد، با یه نگاه به بینی من، به من می‌فهموند که ساکت شو با این بینی‌ت! یا گاهی این رو مستقیم بهم می‌گفتن. خب، این روی من اثر می‌داشت.»

بر این اساس، می‌توان گفت طعن و کنایه به کودک، نوعی خشونت روانی در خانه به شمار می‌آید و کودک را نسبت به ظاهر خود حساس می‌سازد. دیگر شرکت‌کننده‌ی که به تجربه‌ی مستقیم تحقیر و تضعیف روحیه در دوران کودکی اشاره می‌کند، مریم است. او از خاطرات دوران کودکی خود این گونه می‌گوید:

«کلاً تو روابط خویشاوندی ما، روی ظاهر خیلی تأکید می‌شه. به‌خصوص دختر بچه‌ها، از همون بچگی، اگه زیبایی کمی داشته‌باشن، چندان مورد توجه نیستن. منم یه جورایی از بچگی که یادم می‌آد، تو ذوقم می‌زدن که تو خوشگل نیستی! حتا الان هم روابط طوری‌ه که دختر بچه اگه عیبی تو صورت‌اش باشه، با طعن و کنایه‌ی اطرافیان متوجه می‌شه و براش به حالت عقده در می‌آد. با این طعن و کنایه، گاهی روحیه‌م

ضعیف می‌شد و تو روابط اعتماد به نفس کافی نداشتی. بعداً هم که چیزهای دیگه توی محیط اطرافام من رو نسبت به ظاهر حساس‌تر کرد.»

فرزانه، شرکت‌کننده‌ی مجردی است که به خاطره‌ی از دوران کودکی خود اشاره می‌کند و می‌گوید:

«بازی‌هایی که با برادر و خواهرام داشتیم، گاهی به دعوا ختم می‌شد. من یه چیزی می‌گفتم؛ اونا هم یه چیزی! گاهی که خیلی از دست هم عصبانی می‌شدیم، دست می‌داشتیم رو نقطه ضعف هم‌دیگه؛ مثلاً، بچه که بودم، یادم‌ته وقتی با برادرم دعوا می‌شد، بهام می‌گفت (دماغ‌کنده؛ بینی‌عقابی!) این تو روحیه‌م تأثیر می‌داشت.»

سمیه‌ی ۲۷ساله و مجرد، به سرخورده‌گی‌ها و سرکوب اعتماد به نفس در دوران کودکی اشاره می‌کند:

«از دوره‌ی کودکی، چیزی که خاطر من هست، عیبی بوده که تو خونه به من نسبت داده می‌شد. خب، من که خالق ظاهر خودم نیستم. مثلاً من چون چشم کشیده‌ام، بهام می‌گفتن چشم‌ژاپنی. یا بینی‌م که بزرگ بود، می‌گفتن دماغ‌کنده! با این حرف، آدم رو تو ظاهر می‌کشونن و آدم سرخورده می‌شه. هر چی بزرگ‌تر می‌شیم، این عیب برامون بزرگ‌تر می‌شه و فکرش بیش‌تر.»

درددل‌های دوستانه و بازگویی خاطرات دوستان، دیگر صحبت مرتبط با وجود الگوی تحقیق‌آمیز در برخی خانواده‌ها است، که سائاز به آن اشاره می‌کند:

«البته خودم از دوره‌ی بچگی خاطره‌ی که تونسته باشه رو ذهن‌ام اثر بذاره ندارم، اما می‌تونم بگم که رفتار بعضی خانواده‌ها با بچه‌هاشون رفتار درستی نیست. همین که عیبی رو رو بچه می‌ذارن، خودش یک عیب رفتاری بزرگ‌ترهاست. من دوستام رو به خاطر دارم که گاهی از این موضوع پیش من درددل می‌کرد. اون می‌گفت قبلاً که کوچک‌تر بوده، تو خونه بهش می‌گفتن (برو دماغات رو جمع کن). با این نیش و کنایه، دوستام می‌گفت از خودم بدم می‌آمد. البته، این برای من هم ناراحت‌کننده بود و متأثر می‌شدم.»

مرضیه به افت اعتماد به نفس در دوران کودکی اشاره دارد:

«من دوره‌ی بچگی، خیلی بازیگوش بودم و زیاد اذیت می‌کردم. شاید همین باعث می‌شد تو خونه، بزرگ‌ترها متوسل بشن به این که من رو یه جور ساکت کنن. یادم‌ته بچه که بودم، وقتی حرف گوش نمی‌دادم، بزرگ‌ترها به من گاهی می‌گفتن



(دماغ)! همین حرف‌ها بود که اوایل من رو نسبت به شکل ظاهری بینی‌م حساس کرد.»

بیان نازیبایی به وسیله‌ی اطرافیان سبب می‌شود تا اعتماد به نفسی که فرد می‌تواند از کودکی برای خویش ذخیره کند سرکوب شود و توانایی جبران از منابع دیگر را هم نیابد؛ به این ترتیب، طعن و کنایه، به عنوان یک برچسب در دوران کودکی، نوعی تحقیر کودک است که بعدها بر راهبردهای کنش/کنش متقابل فرد اثر می‌گذارد. برخی از شرکت‌کنندگان بیان کرده‌اند که در دوران کودکی و در بین هم‌سن‌وسالان، بر روی یک‌دیگر القابی را می‌گذاشته‌اند که گاه جنبه‌ی تحقیرآمیز داشته و فرد با گرفتن آن لقب احساس ناخشنودی می‌کرده‌است. فاطمه، یکی از شرکت‌کنندگان همسردار، اثر تجربه‌ی دوران کودکی بر رفتار جوانی را این گونه توضیح می‌دهد:

«ما بچه که بودیم، تو بازی‌ها یا موقع دعوا، برای هم لقب می‌ذاشتیم؛ اگه یکی کوچولو بود به‌اش می‌گفتیم (فللی)، یا اگه چاق بود می‌گفتیم (غول)؛ یا (دماغ)؛ هر کدوم از این صفت‌ها تا مدت طولانی می‌موند و بزرگ که می‌شدیم می‌گفتن (یادت نه بچه که بودی به‌ات چی می‌گفتیم؟). خب همین خاطرات با هر کسی می‌مونه و بعداً به نوعی روی رفتار اثر می‌ذاره.»

این گونه تجربه‌ها، هرچند برای خود فرد روی نداده‌است، اما وی درمی‌یابد که القاب گذارده‌شده، ویژگی‌های فردی را، که در پیوندهای اجتماعی دارای اهمیت‌اند، مورد خطاب قرار می‌دهد. مژده با اشاره به رفتار تحقیرآمیز در برخی خانواده‌ها می‌گوید:

«من بارها شاهد بودم که تو بعضی خانواده‌ها، راحت به جای اسم دخترشون، عیب ظاهری‌ش رو می‌گن؛ مثلاً، من دوره‌ی بچگی یه دوست داشتم، می‌رفتم خونه‌شون، مامان‌اش که از دست‌اش عصبانی می‌شد اسم (خپله) روش گذاشته‌بود. اون هم جلوی من خجالت می‌کشید. خب، همین لقب‌ها باعث می‌شه آدم به ظاهر خودش اهمیت بده، وگرنه، تحقیر می‌شه.»

به این ترتیب می‌توان گفت الگوی رفتاری تحقیرآمیز در خانواده‌ها، نقشی اساسی در پیدایش تصور آرمان‌گرایانه نسبت به ظاهر را در بین افراد شرکت‌کننده داشته‌است و آنان با یادآوری خاطرات و تجربه‌های خود در این باره، درستی این مسأله را تأیید کرده‌اند.

الگوی رفتاری تفاوت جنسیتی

جامعه‌پذیری دوران کودکی، در پیوند مستقیم با جنسیت قرار دارد. منظور از جنسیت، خصوصیات رفتاری تعریف‌شده‌یی است که به لحاظ اجتماعی، مرتبط با زنانگی و مردانگی، و همراه با فرضیه‌ها، باورها، و انتظارات درباره‌ی هر یک از این دو مقوله است (لیپا^۱ ۲۰۰۲). مادران و پدران به شیوه‌هایی مختلف، مانند نمونه قرار دادن^۲، تقویت، و آموزش متفاوت خواهران و برادران درون خانواده، می‌توانند در جامعه‌پذیری جنسیتی درون خانواده و پیدایش روابط جنسیتی بین فرزندان اثر بگذارند. برانون^۳ (۲۰۰۲) می‌گوید: «بچه‌ها اغلب در سن دوسالگی در ورطه‌ی برچسب زدن جنسیت می‌افتند. در حدود سه‌سالگی قادر اند تا خودشان را به طور صحیح توصیف کنند و در یک هویت جنسیتی قرار دهند. در حدود پنج الی شش‌سالگی هم قادر می‌شوند تا بین دختر و پسر، بر مبنای توانایی شناختی‌شان درک اختلافات بین دختر و پسر، تمایز قائل شوند.» (ص ۱۳۴).

تفاوت انگاشتن جنس دختر از پسر در خانواده‌ها و تأکید بر ظاهر دخترچه، موضوعی است که بیش‌تر شرکت‌کنندگان آن را بیان کرده‌اند، اما شش نفر، از آن به عنوان تجربه‌یی شخصی و مستقیم یاد کرده و در گرایش آنان به زیبایی بیش‌تر و تغییر چهره مؤثر دانسته‌اند.

الگوی رفتاری تفاوت جنسیتی ظاهرگرایانه، شامل زیبایی به عنوان صفت دخترچه، تحسین دخترچه‌ها به خاطر ظاهر خوب، اظهار دل‌نگرانی‌های مادر و پدر نسبت به ظاهر دخترچه‌ها، و مقایسه‌ی دخترچه‌ها با الگوهای زیباپنداشته‌ی موجود است. مینا، که نگاهی تیزبینانه به روابط جنسیتی در خانواده‌ها داشته، بر این باور است که نوع رفتارهای اولیه در خانواده‌ها بر رفتارهای بعدی اثر می‌گذارد. او می‌گوید:

«حتا توی خانواده‌ی خود ما، من می‌دیدم که بابا و مامان با برادران و ما خواهرها متفاوت رفتار می‌کنن. یک مقداریش طبیعی^۴ نه. از همون اول که می‌خوان دختر را صدا بزنن، مثلاً می‌گن تو چه قدر ناز ای؛ اما به پسر می‌گن شجاع ای! به زیبایی دختر خیلی توجه می‌کنن. من خودم می‌تونم بگم چهره‌ی نسبتاً زیبایی دارم و فقط بینی‌م ایراد داشت. از ظاهر من خیلی تو جمع تعریف می‌شد. همین خودش به من یاد می‌داد که چه قدر زیبایی برا یه دخترچه نسبت به پسرچه مهم^۵ نه.»

¹ Lippa, Richard A.

² Modelling

³ Brannon, Linda



مهسا، شرکت‌کننده‌ی ۲۴ساله‌ی مجرد نیز در تفاوت رفتاری مادر و پدر با دختربچه‌ها و پسربچه‌ها چنین می‌گوید:

«من از بچگی یادم‌ته که به ظاهر دختر زیاد توجه می‌شد تا ظاهر پسر؛ مثلاً، آگه به پسربچه بخوره زمین می‌گن تو مرد ای، نباید گریه کنی؛ اما به دختر که می‌رسن فقط ظاهر و قیافه‌ش مهم‌ته. خود من از همون موقع یاد گرفتم که زیبایی‌م مهم‌ته، چون دختر ام؛ مثلاً، یادم‌ته یکی از آشناهامون که دختربچه‌ی کوچکی داشت به‌اش می‌گفتن: (بینی دخترت به پدرش رفته؛ بزرگ‌ته)، می‌گفت: (نگید! بزرگ که شد، می‌رم عمل‌اش می‌کنم). خب، بچه هم که بزرگ شد به همین توجه می‌کنه».

با برجسته کردن ویژگی‌های ظاهر بچه و تأکید بر بدن وی، جامعه‌پذیری او بدین صورت شکل می‌گیرد که توجه به زیبایی جنس دختر را مهم‌تر از توجه به توانایی او می‌داند.

همان‌گونه که کنایه‌ها می‌تواند جنبه‌ی رفتاری تحقیرآمیز داشته‌باشد، تعریف و تمجید از ظاهر دختربچه نیز می‌تواند نشان‌دهنده‌ی تفاوت بین دو جنس باشد و در نوجوانی و جوانی این پس‌زمینه‌ی ذهنی را برای فرد پدید آورد که با ظاهر زیبا می‌توان اعتماد به نفس بیشتری در جامعه پیدا کرد. زیبا، ۳۰ساله، همسردار، و دارای چهره‌ی زیبا، با یادآوری دوران کودکی، به برجسته بودن صفت زیبایی خود اشاره می‌کند:

«یادم‌ته بچه که بودم، مامان و بابام همیشه از ظاهرم تعریف می‌کردن. خوشگلی من بین بچه‌های فامیل بیش‌تر مطرح بود. بزرگ‌ترها ظاهر ما رو با هم مقایسه می‌کردن. همین، هم به من اعتماد به نفس می‌داد و هم من رو به داشتن زیبایی بیش‌تر حساس می‌کرد.»

پوران، ۲۲ساله و مجرد، نیز مانند زیبا به خاطره‌ی حساس شدن نسبت به ظاهر، از همان دوران کودکی، اشاره می‌کند:

«من موقعی که بچه بودم، [هر وقت] وارد جمعی می‌شدم، می‌گفتن: (پوران خوشگل اومد). من همیشه به زیبایی‌م بین بچه‌های دیگه می‌بالیدم. حالا هم برای یه جراحی کوچک روی بینی‌م اومدم.»

نمایش زیبایی بچه در جمع و تلاش‌های مادر و پدر، به‌ویژه مادر، برای زنانه کردن دختر بچه، پدیدآورنده‌ی یک فضای جامعه‌پذیری جنسیتی است، که در آن ظاهر جنس زن دارای اهمیت است. اکرم، ۱۹ساله، از دوران کودکی متوجه تفاوت رفتار مادر و پدر با وی، نسبت به برادران‌اش، بوده‌است و می‌گوید:

«من از وقتی یادم می‌آد، پدر و مادرم که با هم صحبت می‌کردند، می‌گفتن: «اکرم بزرگ که شد بینی‌ش رو عمل می‌کنیم تا خوب بشه». اون‌ها من رو تشویق کردن و به‌راحتی هم هزینه‌ی اون رو متقبل شدند.»

به طور کلی، مقایسه‌ی افراد با یک‌دیگر، با پدید آوردن گونه‌ی رقابت، فرد را برای دارا شدن ویژگی موردنظر حساس می‌کند، اما از میان گزینه‌های مختلف، مانند ضریب هوشی، توانایی‌های عملی، نوع کار و گونه‌های دیگر، یکی از مهم‌ترین وجوه مقایسه در مورد دختران، مقایسه‌ی ظاهر است. مرجان، در مرور خاطره‌های دوران کودکی خود به مقایسه‌ی ظاهر دخترها به وسیله‌ی بزرگ‌ترها اشاره می‌کند و می‌گوید:

«من فکر می‌کنم این بزرگ‌ترها که بین بچه‌ها تفاوت‌ها رو مطرح می‌کنن و بچه‌ها رو حساس می‌کنن. راجع به خودم، یادم‌ته موقعی که بچه بودم، مامان و بابام درباره‌ی ظاهرهم به‌ام می‌گفتن: (تو از بقیه‌ی دوست‌ها خوشگل‌تر ای). به این خیلی اهمیت می‌دادن. خب، این، هم به من اعتماد به نفس می‌بخشید و هم من رو عادت می‌داد به مقایسه‌ی ظاهر خودم با دیگران.»

از آن جا که در تصاویر رسانه‌ی، معمولاً از زنان زیبا استفاده می‌کنند، خانواده‌ها به مقایسه‌ی دختر بچه‌ها با تصاویر موجود، یعنی تصاویری که به علت نداشتن عیب ظاهری، به عنوان یک الگوی زیبایی شناخته‌شده و مورد توجه دیگران اند، گرایش دارند. سحر، به فیلم‌ها و سریال‌هایی که مادران و پدران تماشا می‌کنند اشاره می‌کند و می‌گوید:

«یادمه بچه که بودم، من رو با هنرپیشه‌های سریال‌های تلویزیونی مقایسه می‌کردن. آخه من ظاهر خوبه، فقط بینی‌ام عیب داشت. من رو شبیه بچه‌های خوش‌چهره تو تلویزیون می‌دونستن و بهم می‌گفتن. من دیگه همیشه دقت می‌کردم به هنرپیشه‌ها و حساس می‌شدم روی چهره‌هاشون.»

مانانا نیز خاطره‌ی مانند خاطره‌ی سحر دارد و می‌گوید:

«من دوره‌ی بچگی‌هام خیلی لاغر بودم. مامان‌ام همیشه می‌گفت: (غذا بخور تا شکل فلان هنرپیشه بشی). می‌گفت: (مثل اون ای؛ فقط لاغر ای). این به خاطره‌است که [برای] همیشه توی ذهن من مونده. من یاد گرفتم که به ظاهرهم توجه داشته‌باشم.»



بر پایه‌ی آنچه گفته شد، مقایسه‌ی دختر بچه‌ها با الگوهای زیبا پنداشته شده‌ی موجود، نوعی وسوسه‌ی همانندگردی را با آنان پدید می‌آورد؛ یعنی با پدید آوردن نوعی تصور بدنی منفی نسبت به ظاهر خود و تقویت ذهنیت آرمان‌گرایانه، آنان را به سوی دستیابی به گونه‌ی دل‌خواه روانه خواهد کرد، اما توجه به این نکته ضروری است که در این همانندسازی، تنها، ظاهر دختر بچه، و نه دیگر ویژگی‌های روحی و فکری او، مورد تأکید قرار می‌گیرد.

الگوی رفتاری تبعیض جنسیتی در خانواده

یادگیری اجتماعی، گاهی از مرز تفاوت فراتر رفته، به تبعیض جنسیتی می‌انجامد. تبعیض جنسیتی همان تصورات قالبی جنسیتی است که با روا داشتن آن بر جنس زن، تبعیض در رفتارها آغاز می‌شود. این اصطلاح، به عنوان یک شکل از ساده‌سازی مفرط^۱ و یک منبع قدرت‌مند داوری درباره‌ی دیگران در نظر گرفته شده است (لیپ‌من^۲ ۱۹۹۲). تبعیض، که در همه‌ی عرصه‌ها وجود دارد، در دوران کودکی به ظاهر و زیبایی دختر برمی‌گردد و با در نظر گرفتن زیبایی به عنوان یک صفت دخترانه، گاه فشارهایی را بر فرد وارد می‌کند. تعدادی از شرکت‌کنندگان به وجود تبعیض علیه دختران، در برابر پسران، در خانواده‌ها اشاره می‌کنند و باور به احترام بیشتر به پسر بچه، اهمیت داشتن فرزند پسر، و توجه به ظاهر دختر بچه و بی‌اهمیتی به ظاهر پسر بچه‌ها را نشانه‌ی وجود الگوی رفتار تبعیض‌آمیز در برخی خانواده‌ها می‌دانند. فاطمه، با اشاره به وجود الگوی تحقیرآمیز در برخی خانواده‌ها و احترام بیشتر به پسر بچه، به دلیل پسر بودن‌اش، می‌گوید:

«تو اکثر خانواده‌ها، متولد شدن پسر، خوش‌آیندتر از متولد شدن دختر^۳ه. حتی خانواده‌یی که چند دختر داشته باشن و یه پسر، به پسر احترام بیشتری می‌دارن. همین رو من یه دلیل روی آوردن یه زن یا دختر به کارهای کم‌اهمیت‌تر، مثل اهمیت ظاهر نسبت به پیشرفت‌های بزرگ می‌دونم.»

مهین نیز می‌گوید:

«بچه که بودم، می‌دیدم که به پسرها احترام بیشتری می‌دارن. همین، به نظرم، به ما می‌تونسته یاد بده که دختر برایش چی مهم^۴ه و پسر چی!»

¹ Oversimplification

² Lippmann, Walter

وجود این تفاوت در میزان احترام، با تقویت احساس نابرابری در دختران، به آنان می‌بازراند که به سوی نقش‌های جنسیتی زنانه‌ی تعریف‌شده حرکت کنند. آن‌ر به برتر انگاشتن پسر از سوی مادر و پدر این گونه اشاره می‌کند:

«ببینید! من معتقد ام که رفتارهای والدین، که به پسر اهمیت بیشتری می‌دن، به ما به طور غیرمستقیم می‌فهمونه که من باید به موضوع زیبایی ظاهری‌م اهمیت بدم یا نه. من چند سال تک‌فرزند بودم، اما خانواده‌م دوست داشتن که برادر داشته‌باشم. من کم‌کم می‌فهمیدم که حتماً ضعیف‌تر ام.»

دختران با انگاشتن خود به عنوان جنس ضعیف‌تر، در دوره‌های بعدی زندگی، خود را به رفتارهای زنانه‌ی تعریف‌شده خو می‌دهند و کم‌ترین‌ها را برای خود راحت‌تر می‌پذیرند. به گفته‌ی برخی از شرکت‌کنندگان، گاهی تبعیض فراتر از احترام است و به گونه‌ی روشن، به بی‌اهمیت جلوه‌دادن ظاهر پسر و برعکس، مهم دانستن ظاهر دختر در رفتارها گرایش می‌یابد. فرخنده در بیان خاطرات دوران کودکی، به وجود تبعیض بین دختر و پسر اشاره کرده، می‌گوید:

«درست‌ه که الان من به خاطر یه سری مسائل که جدیداً برام به وجود اومد، تصمیم جدی برای جراحی گرفتم، اما واقعاً فکرش را که می‌کنم، می‌بینم که اصلاً انگار ما دخترها باید به ظاهر خودمون توجه کنیم و حتا این طبیعی‌ه. بچه که بودم، خیلی وقت‌ها یادم‌ه که برای بینی‌م، هرچند به شوخی، تو ذوقام می‌زدن. می‌گفتن: (دختر باید بینی‌ش ظریف باشه)، اما اگه پسر بودم، اصلاً مهم نبود که بینی‌م چه شکلی‌ه.»

ماندانا، با اشاره به تفاوت‌های بین دختر و پسر، بر تبعیض بین دو جنس تأکید می‌کند و می‌گوید:

«اولاً که از بچگی بین دختر و پسر فرق می‌ذارن، که پسر عزیزتر‌ه. اگه یکی بچه‌ی اول‌اش پسر باشه، دیگه استرس نداره که بچه‌ی دوم‌اش چی باشه. بعد از اون هم، یادم‌ه که بچه که بودم بیشتر ظاهر من دغدغه‌ی مادرم بود؛ مثلاً، مادرم به‌ام می‌گفت: (ظاهر دختر خیلی مهم‌ه که چه طوری باشه. تو دختر ای). هر وقت به خودم نمی‌رسیدم، به‌ام می‌گفت: (برو با این قیافه‌ت). این یعنی موقعی که بزرگ می‌شیم، ظاهر، تو زندگی خیلی مؤثر‌ه.»



مریم نیز خاطرات خود را، با اشاره به تبعیض، این گونه ادامه می‌دهد:

«پسر بچه، اگر هم که زشت باشه، کسی چیزی نمی‌گه. اما دختر بچه که زیبایی کم داشته باشه، خیلی دوس‌اش ندارن؛ یعنی جذاب بودن یه دختر بچه از نظر ظاهری خیلی مهم‌ه؛ طوری که دختر بچه‌ی زیباتر، اغلب لوس می‌شه و خیلی اعتماد به نفس بالایی داره؛ اما بچه‌هایی که زیبایی کم‌تری دارن گوشه‌گیر می‌شن».

زهرا/ نیز در کنار اشاره به الگوی تحقیرآمیز در خانواده‌ها، به تبعیض جنسیتی اشاره می‌کند:

«ببینید! به نظرم، دعوای بین بچه‌ها می‌تونه روشن کنه که ما به عنوان یک زن، چرا به ظاهر اهمیت می‌دیم. یادم‌ه که موقعی که بچه بودم، [هر وقت] با برادرم دعوا می‌شد و من یه عیبی رو صورت‌اش می‌داشتم، می‌گفت: (من پسر ام، مهم نیست). خب، این رو از دوروبری‌ها یاد گرفته بود دیگه. همین خودش، من رو تحت تأثیر قرار داده که دنبال رفع عیب ظاهری‌م باشم».

به این ترتیب، یادگیری اجتماعی، از همان کودکی، نوعی یادگیری است که در راستای ساختن دنیای مردانه و زنانه پیش می‌رود؛ به عبارتی دیگر، دنیای زنانه و مردانه، که طبیعتاً متفاوت از یک‌دیگر اند، به صورتی که فرهنگ آن‌ها را می‌سازد نیز از یک‌دیگر متفاوت می‌شوند و باورها و انتظاراتی متفاوت را می‌آفرینند.

مقوله‌ی هسته: جامعه‌پذیری جنسیتی معطوف به ظاهر در دوران کودکی

با توجه به نوع الگوی رفتاری که در خانواده‌ها وجود دارد، فرزندان می‌فهمند که باید چه رویه‌ی رفتاری را جهت کنار آمدن با اوضاع و احوال زندگی خویش به کار گیرند؛ مثلاً، در الگوی رفتاری تحقیرآمیز، فرد با قرار گرفتن در شرایط ناخوشایند، یاد می‌گیرد که در پیوندهای اجتماعی، بدن وی تا چه اندازه ارزشمند است و همین امر باعث می‌شود در راه‌بردهای کنش/کنش متقابل، دچار روحیه‌ی ضعیف شود. از دیگر راه‌بردهای کنش/کنش متقابل، که در نتیجه‌ی الگوی رفتاری تحقیرآمیز پدید می‌آید، تمرکز فکر بر ظاهر است؛ در واقع، رفتار خانواده‌ها سبب می‌شود تا کودک در دوره‌های بعدی زندگی و در پیوندها، از روحیه‌ی ضعیف برخوردار باشد و کنش/کنش متقابل وی بر آن شالوده استوار شود.

الگوی رفتاری تفاوت جنسیتی در خانواده‌ها، از دیگر ویژگی‌های جامعه‌پذیری جنسیتی دوران کودکی است، که در پیوند با تصور بدنی، منجر به انتخاب راه‌بردهای کنش/کنش متقابل خاص می‌شود. با مقایسه‌ی که اطرافیان در مورد ظاهر دختر دارند، در وی یک نوع

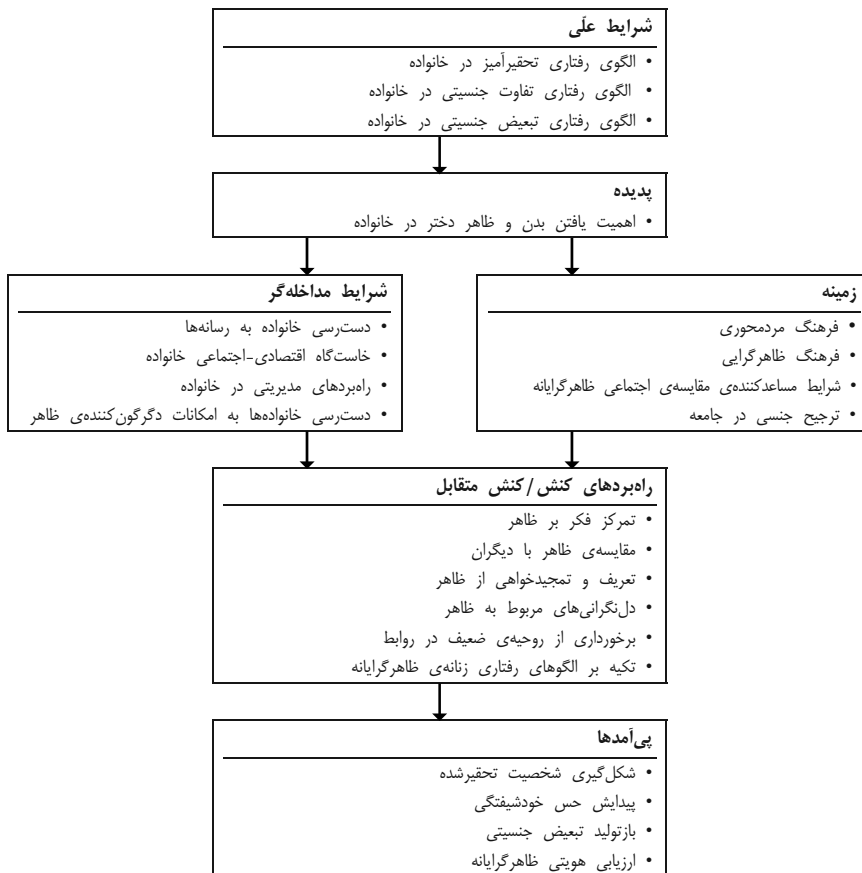
تصور بدنی پدید می‌آید که به ارزیابی بدن و ظاهر خویش، در ارتباط با دیگران می‌پردازد، یا نشان دادن دل‌نگرانی را به عنوان راه‌برد کنش/کنش متقابل به کار می‌گیرد؛ زیرا او اظهار دل‌نگرانی از ظاهر دختر بچه راه، به عنوان بخشی از الگوی رفتاری تفاوت جنسیتی، که به وسیله‌ی مادر و پدر نشان داده می‌شود، درک کرده است. تعریف و ستایش پی‌درپی از ظاهر دختر بچه نیز، راه‌برد کنش/کنش متقابل تعریف و تمجیدخواهی از ظاهر را پدید می‌آورد و به عبارت دیگر، او در روابط بعدی خویش، در جست‌وجوی هرچه بیش‌تر تعریف و ستایش از ظاهر و بدن به وسیله‌ی اطرافیان است.

سومین نوع الگوی رفتاری در خانواده، تبعیض جنسیتی است. با درک تبعیض بین پسر و دختر و اهمیت یافتن ظاهر دختر، فرد در کنش/کنش متقابل، بر الگوهای ظاهرگرایانه تأکید می‌کند و این انتخاب، نتیجه‌ی نوعی یادگیری با ابزار مجازات و تقلید است.

افزون بر الگوهای رفتاری، به عنوان شرایط علیّ به وجود آورنده‌ی اهمیت بدن و ظاهر دختر در خانواده، زمینه و بستر و شرایط مداخله‌گر نیز در به وجود آمدن این پدیده نقش دارند. در خانواده‌یی که فرهنگ مردمحوری حاکم است و فقط مرد به عنوان دارنده‌ی برخی مسئولیت‌ها و توانایی‌ها تعریف می‌شود، بستر تبعیض علیه زن، در راستای گرایش به الگوهای رفتاری کلیشه‌یی فراهم می‌آید؛ افزون بر آن، دسترسی خانواده‌ها به رسانه‌های سرشار از نمایش بدن و ظاهر زن از یک سو و در دسترس بودن امکانات دگرگون‌کننده‌ی ظاهر از سوی دیگر، زمینه را برای گرایش به ظاهر در الگوی رفتاری جامعه‌پذیر کردن کودکان آماده می‌سازد. خاستگاه اقتصادی-اجتماعی خانواده نیز از شرایط مداخله‌گر پدیدآورنده‌ی تصور بدنی در کودکان است. گفته‌های افراد برآمده از خاستگاه اقتصادی-اجتماعی پایین، در الگوی رفتاری تحقیرآمیز و یا تبعیض جنسیتی جای می‌گیرد؛ حال آن که افراد با خاستگاه اقتصادی-اجتماعی بالاتر، به الگوی رفتاری تفاوت جنسیتی و تحسین و تشویق ظاهر دختر بچه در جمع اشاره می‌کنند. راه‌بردهای مدیریتی خانواده، از دیگر شروط مداخله‌گری است که در شیوه‌ی جامعه‌پذیر کردن دختر بچه‌ها و برجسته‌سازی نقش بدن و ظاهر در زندگی فرد اهمیتی ویژه دارد. این گفته که پدر یا مادر در برخورد با من و برادرم به دو گونه‌ی متفاوت، با تأکید بر ظاهر، عمل می‌کنند، در واقع گزینش یک راه‌برد مدیریتی خاص در خانواده است که آن را از راه‌برد مدیریتی برابری خواهانه جدا می‌سازد.



فرآیند جامعه‌پذیری مرتبط با شکل‌گیری تصور بدنی، برای زنان دارای پی‌آمدهایی است؛ مثلاً، بر اثر وجود الگوی رفتاری تحقیرآمیز در برخی خانواده‌ها و پیدایش راه‌برد کنش/کنش متقابل، تمرکز فکر بر ظاهر و برخورداری از روحیه‌ی ضعیف در روابط، شخصیتی تحقیرشده را شکل می‌دهد و با تولید ناخشنودی بدنی، فرد را خواستار تغییر چهره می‌سازد. پیدایش حس خودشیفتگی نیز دیگر پی‌آمدهای الگوی رفتاری خانواده‌ها در جامعه‌پذیری جنسیتی است، که در نتیجه‌ی تعریف و تمجیدهای مربوط به ظاهر و اهمیت بدن صورت می‌گیرد. خانمی که در دوران کودکی، به خاطر ظاهر خویش مورد تشویق و ستایش پی‌درپی قرار گرفته‌است، به افزایش زیبایی ظاهری خویش برای دریافت تحسین بیش‌تر گرایش پیدا می‌کند.



با تکیه به الگوهای رفتاری ظاهرگرایانه‌ی زنانه در میان افراد، تبعیض جنسیتی، چرخه‌ی نابرابری‌های میان زن و مرد به لحاظ جای‌گاه‌های اختصاص‌یافته برای هر یک از آن‌ها، و نگرش‌های حاکم بر دو جنس، در نسل‌های بعدی بازتولید می‌شود و ارزیابی هویتی ظاهرگرایانه، پی‌آمد نهایی این جامعه‌پذیری جنسیتی معطوف به ظاهر است؛ بر این اساس، زمانی که فرد می‌خواهد هویت خویش را مورد بازاندیشی و ارزیابی قرار دهد، نگاهی ظاهرگرایانه خواهد داشت.

بدین ترتیب، با توجه به آنچه گفته شد و بر پایه‌ی الگوی رفتاری شناخته‌شده در پژوهش حاضر و نیز پیوند مقوله‌های فرعی با یکدیگر، جامعه‌پذیری جنسیتی معطوف به ظاهر، به عنوان مقوله‌ی هسته معرفی شده‌است.

بحث و نتیجه‌گیری

نظریه‌ی مبنایی نظریه‌ی برآمده از داده‌هایی است که به گونه‌ی نظام‌مند گردآوری شده‌اند و طی فرآیند پژوهش، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند (گلنزر و اشتروس ۱۹۶۷). سه الگوی رفتاری گزارش‌شده‌ی رایج در برخی خانواده‌ها، که بر فرزندان اعمال می‌شود، بیان‌گر نوع روابط سطح خرد اجتماعی است که در نتیجه‌ی آن، کودک حامل بار معنایی می‌شود و به وسیله‌ی آن، خویش و دنیای خویش را مورد ارزیابی و تفسیر قرار می‌دهد؛ در حقیقت، خانواده به صورت یک خرده‌نظام اجتماعی درمی‌آید که هر فرد سال‌های آغازین زندگی خود را در آن می‌گذراند. نوع رابطه‌ی میان افراد خانواده، که در کنار یکدیگر گروهی نخستین را تشکیل می‌دهند، چهره‌به‌چهره، صمیمی، نزدیک، و غیررسمی است و کودک خانواده نیز، با قرار گرفتن در یک رابطه‌ی بین‌نسلی و درون‌نسلی، و نیز پیوند با عناصر فن‌سالارانه‌ی پیرامون، پرورش می‌یابد؛ بر این اساس، الگوی رفتاری شکل می‌گیرد که جدا از الگوی رفتاری خرده‌نظام‌های دیگر است.

با توجه به این که جامعه‌پذیری دوران کودکی، نوعی یادگیری است، نظریه‌ی مبنایی، به سوی روشن کردن شیوه‌ی یادگیری اجتماعی مرتبط با شکل‌گیری تصور بدنی در کودکان درون خانواده، پیش می‌رود. باندورا^۱، بر یادگیری اجتماعی دوران کودکی تأکید دارد و می‌گوید «این نظریه بر اهمیت تجربه‌های اولیه در تعیین الگوهای رفتاری بعدی تأکید دارد. نظریه‌ی یادگیری اجتماعی شرح می‌دهد که چه‌گونه بچه‌ها رفتارهای‌شان را بر پایه‌ی اصول یادگیری، شامل تقویت^۲، مجازات^۳، و تقلید^۱ مدل‌ها شکل می‌دهند» (اوهیامبو^۲ ۱۹۹۴: ۱۵).

^۱ Bandura, Albert

^۲ Reinforcement

^۳ Punishment



باندورا (۱۹۸۶)، به عنوان نظریه‌پرداز یادگیری اجتماعی، فرض می‌کند که رفتار فرد در یک محیط اجتماعی، کنش اجتماعی وی را با اعضای که در آن محیط اجتماعی قرار دارند، تحت تأثیر قرار می‌دهد. با وام گرفتن مفاهیم موجود در نظریه‌ی یادگیری اجتماعی و هماهنگ‌سازی آن با الگوهای رفتاری به‌دست‌آمده از جامعه‌پذیری دوران کودکی مرتبط با شکل‌گیری تصور بدنی، می‌توان چنین دلیل آورد که هر یک از پایه‌های این یادگیری، نوعی ابزار به شمار می‌آید؛ ابزاری که به وسیله‌ی آن‌ها، الگوهای رفتاری درون خانواده در کودکان مؤثر واقع شده، به شکل‌گیری تصور بدنی خاص در آینده کمک می‌کند. الگوی رفتاری تحقیرآمیز، فرد را در شرایطی ناخوشایند قرار می‌دهد و به او می‌آموزد جای‌گاه بدن و ظاهر در روابط، تا چه اندازه ارزش‌مند است. شرکت‌کننده‌ی که تحقیر ظاهر را تجربه کرده، به نوعی مجازات روحی را متحمل شده‌است؛ زیرا او بدن و ظاهر را دربرگیرنده‌ی معنایی می‌داند که به فرد هویت می‌بخشد و او را در پیوندها، کم‌ارزش یا ارزش‌مند می‌سازد؛ پس در این راستا، لقب‌دهی، به عنوان جداکننده‌ی افراد از یک‌دیگر، می‌تواند در صورت منفی بودن و مجازات‌گونه بودن، به امری طاقت‌فرسا تبدیل شود.

جامعه‌پذیری جنسیتی گرایش دارد تا از درک نقش‌های فعال مادر و پدر، که به گونه‌ی مستقیم ارزیابی می‌شوند، به دست آید؛ پس ابزارهای تقویت و تقلید، به‌خصوص با الگوی رفتاری تفاوت جنسیتی حاکم در خانواده‌ها، به کار گرفته می‌شوند. بر پایه‌ی نظریه‌ی یادگیری اجتماعی، عاملان اجتماعی در پیدایش نگرش‌های جنسیتی، خصوصیات، و رفتارها از راه آموزش متفاوت دو جنس تأثیر دارند؛ به عبارت دیگر، بچه‌ها نگرش‌های جنسیتی، خصوصیات، و رفتارها را به این دلیل کسب می‌کنند که آن‌ها تقویت شده‌اند تا در راستای شیوه‌های جنسیتی‌شده عمل کنند. تفاوت جنسیتی در دوران آغازین زندگی فرد، دست‌کم سؤال‌هایی را در دوره‌ی نوجوانی و جوانی برای وی پدید می‌آورد، که با یافتن پاسخ‌هایی متناسب با فرهنگ موجود، تصور بدنی خاصی را به دست می‌دهد. این نوع تفاوت، عمدتاً از تفاوت در رفتار و گفتار، و نه میزان اهمیت بدن دختر و پسر، شروع می‌شود و پیدایش آن در طی یادگیری می‌تواند با دو ابزار تقویت (پاداش) و تقلید انجام گیرد. تقویت، به عنوان یک ابزار یادگیری اجتماعی، به گونه‌ی است که کودک درمی‌یابد هرچه بیش‌تر صفت دل‌خواه را دارا باشد، بیش‌تر مورد تشویق قرار می‌گیرد. این امر به نوبه‌ی خود در دوره‌ی نوجوانی و جوانی، پایه‌ی برای اعتماد به نفس یافتن فرد می‌شود.

¹ Imitation

² Odhiambo, Onyango Joyce

مجازات یا تنبیه را می‌توان ابزار اصلی در یادگیری الگوی رفتاری تبعیض جنسیتی به شمار آورد. احترام بیش‌تر به پسرچپه‌ها و یا بی‌اهمیت دانستن ظاهر پسرچپه، در مقابل زشت شمردن ظاهر دخترچپه، نوعی یادگیری اجتماعی را برای کودکان پدید می‌آورد که ابزار آن مجازات است؛ زیرا دخترچپه یاد می‌گیرد که از یک سو اهمیت ظاهر وی بیش از اهمیت ظاهر پسرچپه است و از سوی دیگر، پسر، با هر ظاهری، بارزتر از دختر به شمار می‌آید.

بر پایه‌ی آنچه گفته‌شد، سه الگوی رفتاری یادشده، با به‌کارگیری سه ابزار مجازات، پاداش، و تنبیه، به گونه‌ی نامحسوس، جامعه‌پذیری دوران کودکی فرد را می‌سازند؛ الگوی رفتاری تحقیرآمیز، به‌وجودآورنده‌ی تصویری بدنی می‌شود که بر اساس آن درجه‌ی اهمیت بدن و ظاهر در پیوندهای اجتماعی افزایش می‌یابد و ارزیابی تصور بدنی با ناخشنودی بدنی همراه می‌شود؛ با الگوی رفتاری تفاوت جنسیتی، سرمایه‌ی تصور بدنی فرد در راه‌بردهای کنش/کنش متقابل به گونه‌ی افزایش پیدا می‌کند که به سوی نوعی تعریف و تمجیدخواهی از ظاهر در روابط پیش می‌رود؛ افزون بر آن که مقایسه‌ی ظاهر خویش با دیگران و دل‌نگرانی درباره‌ی آن، از دیگر شاخص‌های سرمایه و ارزیابی تصور بدنی وی می‌شود؛ و با حضور الگوی رفتاری تبعیض جنسیتی در خانواده، سرمایه‌ی تصور بدنی فرد افزایش می‌یابد و فرد را به سوی ناخشنودی بدنی و در نتیجه، اقدام به تغییر بدن و ظاهر خویش در دوره‌های بعدی زندگی روانه می‌کند.

الگوهای رفتاری شرح‌داده‌شده، در خانواده‌های دارای فرهنگ مردمحور و ظاهرگرا روی می‌دهد و رواج الگوهای رفتاری شکل‌گرفته بر پایه‌ی ظاهر و تبعیض جنسیتی را آسان می‌سازد. در این فرهنگ، مادر، به عنوان عامل کلیدی جامعه‌پذیری دختر، اهمیت ظاهر دختر را، به حکم دختر بودن، برای وی برجسته ساخته، آن را به عنوان یک خرده‌فرهنگ زنانه به او منتقل می‌کند؛ از سوی دیگر، خانواده‌هایی که رسانه‌های سرشار از نمایش بدن در آن‌ها حضور دارند نیز، با گسترش فن‌آوری‌های جراحی زیبایی ظاهر، واقعیت را به گونه‌ی وارونه نشان می‌دهند؛ بدین ترتیب، اصلی‌ترین پی‌آمدی که جامعه‌پذیری جنسیتی معطوف به ظاهر به همراه دارد این است که نوعی ارزیابی هویتی ظاهرگرایانه از خویش در دختران پدید می‌آورد. آن‌ها درمی‌یابند که تجربه‌ی ناشی از تفاوت جسمانی، شاخص مهم هویت است و بدین ترتیب با توجه ویژه به بدن و ظاهر در ارزیابی هویت، بدن جولان‌گاه عرضه‌ی هویت می‌شود.

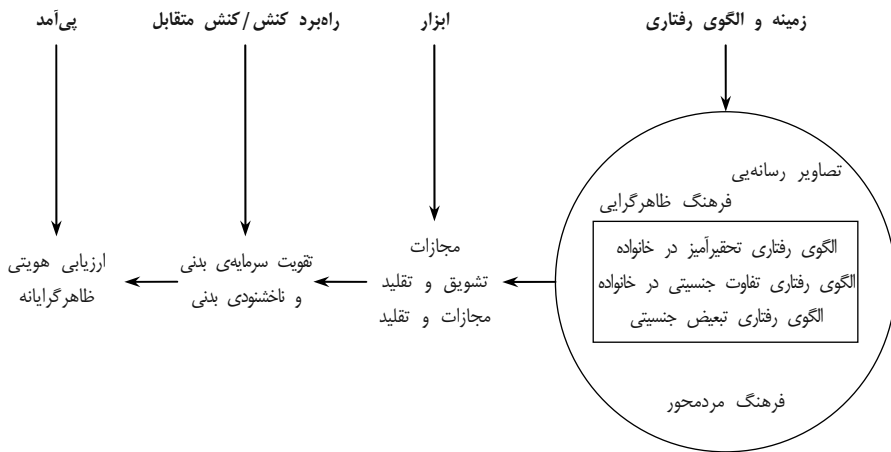


نکته‌ی دیگر آن که این فرآیند، همواره، آن گونه که باندورا گفته‌است روی نمی‌دهد. باندورا بر اهمیت یادگیری مشاهده‌یی تأکید دارد؛ یعنی یادگیری رفتاری جدید، که از راه مشاهده‌ی رفتار دیگران و پی‌آمدهای مثبت یا منفی این رفتارها روی می‌دهد (باندورا ۱۹۷۷). به باور وی، کودکان پس از مشاهده‌ی رفتارهای اطرافیان، آن را با اصول یادگیری، درونی می‌کنند و این مشاهده را برای یادگیری رفتارهای زنانه و مردانه‌ی مناسب، به منظور توانایی در تمایز قائل شدن میان رفتار زنانه و مردانه‌ی قابل‌مشاهده‌یی که شامل پاداش و تنبیه است، به کار می‌گیرند (باندورا ۱۹۸۶)؛ بر این اساس، مشاهده‌ی رفتار، خصلتی انفعالی به رفتار کودکان می‌بخشد؛ در حالی که در طرح نظریه‌ی مبنایی حاضر، کودکان به عنوان بخشی از جامعه، که دارای احساسات و توان دریافت و تفسیر اند، در نظر گرفته‌می‌شوند؛ به عبارت دیگر، یادگیری، بیش از آن که دست‌آورد مشاهده باشد، حاصل آموزش و اجرای پی‌درپی است و نمایش ظاهر دخترچپه نیز فرصتی برای فرا گرفتن، تفسیر کردن، و بازتولید رفتارهای آموخته‌شده به شمار می‌رود. کودکان با خود می‌اندیشند، تفسیر می‌کنند، و سپس با هویتی خاص خود را می‌شناسند. دوران کودکی دورانی است که کودک میان شدن و بودن قرار دارد و در قالب کنش‌گری اجتماعی، به تجزیه و تحلیل رفتار اطرافیان می‌پردازد. او رفتارهای دوران کودکی را رفتارهایی گذرا به شمار نمی‌آورد و با یافته‌های دنیای پیرامون، برای خویش دنیایی را پدید می‌آورد و آن را ملکه‌ی ذهن خویش می‌سازد.

نکته‌ی موردتوجه در نظریه‌ی حاضر این است که پذیرفتن ظرافت و لطافت زنانه، به عنوان یک تفاوت جسمانی نسبت به جنس مرد، امری انکارنشده‌ی است، اما آنچه که در زمینه‌ی جامعه‌شناسی بدن موجب حساسیت نسبت به این تفاوت‌ها می‌شود، این است که بدن و ظاهر زن، تبدیل به نمادی ویژه برای تمایز از مرد شده‌است؛ حال آن که این دو موجود باید در کنار یک‌دیگر دنیای اجتماعی را بسازند. انسان دارای یک «خود» است؛ «خود»ی که بخش‌های مختلفی مانند ویژگی‌های ظاهری، شخصیتی، و اجتماعی را در بر می‌گیرد و به وسیله‌ی آن، هم می‌توان در کنش متقابل با دیگر انسان‌ها قرار گرفت و هم از دیگران متفاوت شد. این که کدام‌یک از بخش‌های «خود»، پایه‌ی شناخت هویت قرار گیرد، نکته‌ی قابل‌توجه به شمار می‌آید؛ اگر زن بر مبنای ویژگی‌های ظاهری تعریف شود یا بر پایه‌ی این ملاک مورد ارزیابی قرار گیرد و بدن او جولان‌گاه هویت شود، در مسیر توسعه‌ی انسانی جامعه باید درنگ کرد.

با توجه به آنچه گفته شد، نظریه‌ی مبنایی پژوهش حاضر با پی بردن به جامعه‌پذیری جنسیتی معطوف به ظاهر در دوران کودکی، به ارائه‌ی یک قضیه و مدل نظری با این مفهوم می‌پردازد که:

«هرچه جامعه‌پذیری جنسیتی در دوران کودکی، بیش‌تر معطوف به ظاهر باشد، سرمایه‌ی تصور بدنی و ناخشنودی بدنی در دوران نوجوانی و جوانی نیز بیش‌تر می‌شود.»



نمودار ۲- مدل نظری نهایی

منابع

- آقایاری، سحر. ۱۳۸۴. «بررسی جامعه‌شناختی آرایش و جراحی‌های زیبایی شهر تهران». پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد.
- جیمز، آلیسون، کریس جنکس، و آلن پروت. ۱۳۸۳. *جامعه‌شناسی دوران کودکی*. برگردان علی‌رضا کرمانی و علی‌رضا ابراهیم‌آبادی. تهران: نشر ثالث.
- سازمان ملی جوانان. ۱۳۸۳. «دختران جوان و تصویر ذهنی از بدن». طرح پژوهشی. دفتر مطالعات و پژوهش‌ها، سازمان ملی جوانان، تهران.
- سازمان ملی جوانان. ۱۳۸۴. «دختران جوان و دغدغه‌ی تناسب اندام». طرح پژوهشی. دفتر مطالعات و پژوهش‌ها، سازمان ملی جوانان، تهران.



- علمدار ساروی، مریم، و میرفرهاد قلعه‌بندی. ۱۳۸۳. «ویژگی‌های شخصیتی داوطلبان انجام جراحی زیبایی». *اندیشه و رفتار* ۹(۴):۱۱-۱۷.
- فرزانه، حمیده. ۱۳۸۵. «زنان و فرهنگ بدن: عوامل مؤثر بر گرایش به جراحی‌های زیبایی». پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، تهران.
- Baker-Pitts, Catherine. 2008. "Symptom or Solution? The Relational Meaning of Cosmetic Surgery for Women." PhD Dissertation, New York University, New York, NY, USA.
- Bandura, Albert. 1977. *Social Learning Theory*. Englewood Cliffs, NJ, USA: Prentice-Hall.
- . 1986. *Social Foundations of Thought and Action: A Social Cognitive Theory*. Englewood Cliffs, NJ, USA: Prentice-Hall.
- Brannon, Linda. 2002. *Gender: Psychological Perspectives*. Boston, MA, USA: Allyn and Bacon.
- Cash, Thomas F., and Thomas Pruzinsky, eds. 2002. *Body Image: A Handbook of Theory, Research, and Clinical Practice*. New York, NY, USA: Guilford Press.
- Glaser, Barney G., and Anselm L. Strauss. 1967. *The Discovery of Grounded Theory: Strategies for Qualitative Research*. London, UK: Weidenfeld and Nicolson.
- Jones, April M., and Justin T. Buckingham. 2005. "Self-Esteem as a Moderator of the Effect of Social Comparison on Women's Body Image." *Journal of Social and Clinical Psychology* 24(8):1164-1187.
- Lippa, Richard A. 2002. *Gender, Nature, and Nurture*. Mahwah, NJ, USA: Lawrence Erlbaum Associates.
- Lippmann, Walter. 1992. *Public Opinion*. New York, NY, USA: Harcourt, Brace, and Co.
- Luo, Wei. 2008. "Aching for the Modern Body: Chinese Women's Consumption of Cosmetic Surgery." PhD Dissertation, The University of Utah, Salt Lake City, UT, USA.
- Mark, Marie Elizabeth. 2001. "The Medicalization of Feminine Beauty: A Study of Cosmetic Surgery." PhD Dissertation, The City University of New York, New York, NY, USA.
- Odhiambo, Onyango Joyce. 1994. "Gender Role Socialization in a Selected Preschool Educational Program in Nairobi, Kenya." PhD Dissertation, University of Alberta, Edmonton, Alberta, Canada.
- Ritchie, Oscar W., and Marvin R. Koller. 1964. *The Sociology of Childhood*. New York, NY, USA: Appleton Century Crofts.
- Schilder, Paul. 1950. *The Image and Appearance of The Human Body: Studies in the Constructive Energies of the Psyche*. New York, NY, USA: International Universities Press.
- Sharma, Ursula, and Paula Black. 2001. "Look Good, Feel Better: Beauty Therapy as Emotional Labour." *Sociology* 35(4):913-931.

نویسندگان

دکتر حلیمه عنایت،

استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز
ha_enayate@yahoo.com

دانش‌آموخته‌ی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه پنجاب^۱، چندیگر، هندوستان، ۱۳۸۱. گرایش پژوهشی وی در زمینه‌ی جامعه‌شناسی خانواده، جامعه‌شناسی زنان، و جنسیت است. از نوشته‌های وی می‌توان «جهانی شدن و خانواده»، «نگرش زنان به نابرابری‌های جنسیتی»، «اشتغال و عزت نفس زنان»، و «سرمایه‌ی اجتماعی و مشارکت سیاسی زنان» را نام برد.

^۱ Panjab University, Chandigarh, India

مریم مختاری،

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز
mokhtari1380@yahoo.com

دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز. وی در انجام چند طرح پژوهشی مشارکت و انجام یک طرح پژوهشی را نیز بر عهده داشته‌است. از وی هم‌چنین چهار مقاله در فصل‌نامه‌های علمی-ترویجی چاپ شده‌است.